

## به بهانه درگذشت ماموستا سوران

کردانه: ژيلا گلنبر:



ماموسا سوران از خشونت به شدت بیزار بود و از شاخ و شانه کشیدن گروه های سیاسی کرد نسبت به هم شدیداً متأثر می شد. می گفت: "همه گروه های سیاسی کرد را دوست دارم و در عین حال به هیچ کدام متمایل نیستم." سلاح سوران علاقه شدیدی به کردها با هر مذهب و گویشی داشت. از نگاه ماموستا شیعه بودن، سنی بودن، اهل حق و... مهم نبود، مهم کرد بودن بود. حتی کرماشان، سنندج، ایلام، ماکو، مهاباد و... هیچ فرقی با هم نداشتند. فقط یک فرق کوچک را قائل بود و آن این که کرماشان بزرگ ترین شهر کردنشین جهان است. و این که کرماشان پایتخت کردستان است

### ماموسا سوران، عاشق زبان و ادبیات کردی:

خبر درگذشت استاد را دو روز دیرتر در سایتی متوجه شدم، سایت دیگری را جستجو کردم. شاید واقعیت نداشته باشد، آن سایت هم خبرنگارشان "درگذشت شاعر کرد" را تحریر کرده بود. پس خبر اگر چه تلخ بود واقعیت داشت. جالب این است که سه شنبه یا همان چهارشنبه روز واقعه خواستم با ماموستا تماس بگیرم. مشغولیهایی ریز و درشت پشت سر هم مانع شد و من فراموش کردم. پس از این که به ناچار خبر درگذشت شاعر و استاد زبان و ادبیات کردی را پذیرفتم، چند روزی آرام و قرار نداشتم. و با تلفنهای پیاپی ناآرامی ام را به دوستان تهران و دیگر شهرها در میان گذاشتم. باید خود را تسلی می دادم. آن طور که دوستان گفتند مراسم ختمش پنجشنبه و جمعه در بوکان برگزار شده و احتمالاً "شب هفت" هم در بوکان مرسوم نباشد.

اولین بار ماموستا را در جامعه کردهای مقیم تهران دیدم. آن جا به اتفاق همسرش مشغول گفتگو با دانشجویان بود. آنجا بود که متوجه شدم استاد "سوران" زبان کردی تدریس می کند و صد حیف که آن روزها به کلاس کردی نمی رفتم، مسایل کار اداری و وقت کافی برایم نمی گذاشت. شاید هم دغدغه اش را نداشتم و البته استاد را نمی شناختم. پس از اولین برخورد رشته ی تحصیلی ام را پرسید و بعد بلافاصله شعری به زبان انگلیسی، که خود سروده بود، برایم خواند. پس از چندین برخورد دیگر حس کردم که او یکی از گنجینه های کردستان است که باید از علمش بهره ببریم. او که چندین سال در جامعه کردها کلاس کردی تدریس می کرد ادبیات، داستان، شعر و رسم الخط کردی هم ضمیمه ی دروس اش بود. در واقع کلاس ایشان تاریخ ادبیات کردی بود، گاه هم به تاریخ و

جغرافیای کردستان از جمله دشتهای، کوهها، رودخانه ها و حتی آثار باستانی کردستان اشاراتی داشت. من در خرداد سال ۸۵ در کلاس ایشان حضور یافتم. پنج شبه ها عصر هفته ای یک جلسه!

یادم هست در کلاس ما که حدود ۱۵ تا ۲۰ نفر بودیم دو ترک زبان و یک چینی هم بودند. ماموستا برای ما به زبان کردی توضیح می داد، برای ترکها، ترکی و گاه فارسی و برای آن آقای چینی ( که لابد علاقمند شده بود به این زبان) به انگلیسی ساختار زبان کردی را توضیح می داد، و همه ی اینها در فاصله ی دو ساعت تدریس انجام می شد، تدریس یک زبان با استفاده از چهار زبان!

تدریس استاد به جامعه کردها ختم نمی شد. در دهه ی ۷۰ رئیس دانشگاه اصفهان، ایشان را رسماً دعوت می کند تا به تدریس زبان کردی برای دانشجویان کرد این دانشگاه بپردازد، ظاهراً هفته ای دو روز با امکانات و بلیت رفت و برگشت هواپیما به اتفاق همسرش، فرصت خوبی برای دانشجویان بود که حتماً استفاده کرده اند. ماموستا همچنین در دهه ی ۸۰ به تدریس زبان کردی در دانشگاه بین المللی قزوین، دانشگاه تهران، بوعلی همدان، علم و صنعت، دانشگاه صلاح الدین هه ولیر و چندین موسسه و آموزشگاه می پرداخت.

حتی در منزل دوستان کرد مقیم تهران، منزل شخصی خودش و اینترنت هم تدریس می کرد. دانشجویان کرد اکثر دانشگاههای ایران به مناسبت های مختلف از ایشان دعوت می کردند و او با تمام وجود می پذیرفت و شاداب و فعال در مراسم شرکت می کرد. خانه اش هم پاتوق دانشجویان، نویسندگان و شاعران بود. عشقش ارتباطات فرهنگی میان دوستان کرد بود.



### سفر موستا به کرمانشاه

گمان می کنم آبان ۸۵ بود که استاد به همراه همسرش به کرمانشاه آمد. یادم هست که ماه رمضان بود. به همین خاطر دعوت های روزانه ی ما را نمی پذیرفت، به همین دلیل اگر دعوتی را می پذیرفت به اوایل شب موکولش می کرد، و پس از دو سه ساعت به مهمانسرای فرهنگیان برمی گشت. تلاش ما این بود که ماموستا با نویسندگان، دانشجویان و فرهنگیان کرمانشاه آشنا شود و به همین خاطر جمع آوری این افراد در شهرهای مختلف استان کار آسانی نبود. به هر ترتیب برنامه ریزی های ما موکول

به "شام" می شد. دور سفره شام نشستن فرصتی بود تا جمع های فرهنگی- ادبی با همدیگر آشنا شوند. به همین منظور به سراغ منصور یاقوتی رفتیم و آن جا کسانی چون اردشیر نورایی، اسفندیار رشیدی و دکتر بهروز نامداری به ما پیوستند که اغلب شاعر یا نویسنده اند. روزهای بعد به باینگان و پاره و از آن جا هم به اتفاق دیگر دوستان به انجمن ادبی جوانرود رفتیم. روزهای بعد با دانشجویان و چند انجمن فرهنگی نشستیم. دانشجویان کرمانشاه گرد استاد حلقه زدند و از دغدغه های زبان و ادبیات کردی با او گفت و گو کردند. برخی از دانشجویان هم از مسایل سیاسی روز صحبت کردند. اما جالب است که ایشان علاقه ای به مسایل سیاسی نداشت و هر بار که از سیاست و سیاستمداران می گفتند، از این جنس بحث ها دوری میکرد. به هیچ حزب و گروهی گرایش نداشت. از خشونت به شدت

ببزار بود و از شاخ و شانه کشیدن گروه های سیاسی کرد نسبت به هم شدیداً متأثر می شد. می گفت: "همه گروه های سیاسی کرد را دوست دارم و در عین حال به هیچ کدام متمایل نیستم." سلاح سوران علاقه شدیدی به کردها با هر مذهب و گویشی داشت. از نگاه ماموستا شیعه بودن، سنی بودن، اهل حق و... مهم نبود، مهم گرد بودن بود. حتی کرماشان، سنندج، ایلام، ماکو، مهاباد و... هیچ فرقی با هم نداشتند. فقط یک فرق کوچک را قائل بود و آن این که کرماشان بزرگ ترین شهر کردنشین جهان است. و این که کرماشان پایتخت کردستان است.

ماموستا علاقه شدیدی به کردها و کردستان داشت. از این زاویه شاید بتوان شخصیت ایشان را با ماموستا هزار مشابه دانست. پس از نشست با دانشجویان در کرمانشاه به اتفاق هم به ایلام رفتیم. در لحظه ورود ظاهرسارایی به دیدنمان آمد و از مسایل و مشکلات فرهنگی در ایلام گفت. به یکی از انجمنهای فرهنگی- اجتماعی زنان در ایلام رفتیم، (نام انجمن یادم نیست)، ماموستا آن جا هم یک جلسه یک ساعته کلاس کردی را تدریس کرد و با استقبال انجمن و دانشجویان روبه رو شد، مخصوصاً به هنگام صحبت از رسم الخط کردی، آنها نتهای زیادی را یادداشت کردند. فکر می کنم دو روز در ایلام بودیم و اطراف ایلام را گشتی زدیم و طبیعت زیبای ایلام را کمی گشتیم؛ و سپس استاد و همسرش به طرف سنندج رفتند و من به کرمانشاه آمدم.